

تحدید حق افراد بر تغییر نام، مطالعه موردی یک رأی قضایی

محمد حسنونند*

صدیقه قارلقی**

مشخصات رأی

شماره دادنامه: ۹۵۰۹۹۷۱۵۱۵۸۰۰۶۸۸

تاریخ صدور رأی: ۱۳۹۵/۰۷/۰۸

مرجع رسیدگی: شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر استان مازندران

خواسته: تغییر نام کودک

۱- وقایع پرونده

آن گونه که از متن دادنامه مذکور استنباط می شود خواهان، ۴۹ روز پس از نام گذاری کودک تازه متولد شده خود به نام «سهیل»، دادخواستی را به طرفیت اداره ثبت احوال شهرستان آمل، به خواسته تغییر نام کودک از «سهیل» به «محمدحسین» تقدیم دادگاه می نماید که دادخواست وی مورد پذیرش دادگاه بدوی قرار نمی گیرد. این رأی مورد اعتراض خواهان قرار گرفته که در نهایت، تجدیدنظر خواهی وی به ولایت از فرزند صغیرش به طرفیت اداره ثبت احوال شهرستان آمل نسبت به دادنامه صادره از شعبه ۵ دادگاه عمومی حقوقی شهرستان آمل که در بردارنده حکم به رد دعوی اولیه تجدیدنظر خواه با خواسته تغییر نام فرزند صغیرش (پس از گذشت ۴۹ روز از نام گذاری) مورد پذیرش قرار نمی گیرد. شعبه ۵ دادگاه تجدیدنظر استان مازندران با این استدلال که والدین طفل با آگاهی از وظایف خود وفق ماده ۲۰ قانون ثبت احوال (مصوب ۱۳۵۵، اصلاحی

* دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشگاه شهید بهشتی و قاضی دیوان عدالت اداری
md.hasanvand@gmail.com

** دانش آموخته کارشناسی ارشد حقوق عمومی دانشگاه قم

۱۳۶۳)، اقدام به انتخاب نام برای فرزند خود نموده‌اند، سپس بعد از مدت کوتاهی بدون هیچ دلیل قانونی‌ای قصد تغییر نام - نامی که در جامعه ایرانی به‌وفور رایج است - داشتند، اقدام تجدیدنظر خواه را خلاف نظم عمومی جامعه و نیز خلاف ماده واحده قانون حفظ اسناد سجلی و جلوگیری از تزلزل آن‌ها (مصوب ۱۳۶۷) دانسته و حکم به رد تجدیدنظر خواهی وی صادر می‌نماید.

۲- نقد و بررسی

پس از بیان مطالب مزبور، رأی صادره را در سه مرحله بررسی می‌کنیم.

نخست، از لحاظ شیوه نگارش رأی

یکی از نکات برجسته در دادنامه مورد بررسی، استناد قاضی به معاهدات و کنوانسیون‌های بین‌المللی از جمله کنوانسیون حقوق کودک^۱ به‌عنوان یکی از اسناد حقوق بشری در کنار استناد به قوانین و مقررات مختلف داخلی از جمله قانون مدنی، قانون ثبت احوال کشور، قانون آیین دادرسی مدنی، قانون حفظ اعتبار اسناد سجلی و جلوگیری از تزلزل آن‌ها و ... است، هرچند به‌صورت پراکنده به این قوانین و مقررات در متن دادنامه پرداخته است. لازم به ذکر است استفاده از قوانین بین‌المللی حقوق بشر در دادگاه‌های ایران پیشینه چندانی ندارد. با وجود این‌که تاکنون تحقیقی درباره میزان استفاده قضات از آراء و موازین حقوق بشری در دادگستری جمهوری اسلامی ایران انجام نشده است ولی می‌توان این‌طور فرض کرد که تعداد آرائی که مستقیماً از احکام حقوق بشر بین‌المللی تبعیت کرده‌اند در قوه قضاییه آن‌قدر زیاد نیست که تبدیل به رویه شده باشد. استناد به قواعد حقوق بشری در دادنامه مورد بحث گرچه نکته‌ای مثبت و درخور تقدیر است لکن این استناد جنبه هدفمند و مؤثری نداشته و در اصطلاح صرفاً به‌جهت خالی نبودن عریضه و با وصفی تزئینی به کار رفته است.

مهم‌ترین نکته‌ای که با مطالعه رأی مورد نظر، توجه خواننده را به خود معطوف می‌کند، عدم رعایت اصول ویرایش ادبی از جمله درمورد رعایت نیم‌فاصله‌ها،

۱. لازم به ذکر است که ایران با حق شرط به کنوانسیون مذکور پیوسته است.

ویرگول، فاصله‌های اضافی و مانند این‌ها است که البته این موضوع در اکثر دادنامه‌های قضایی کشور مشاهده می‌گردد.

نکته دیگری که به‌هنگام نگارش رأی مورد غفلت واقع شده است استفاده از افعال ناقص در متن می‌باشد. برای نمونه می‌توان به مواردی همچون «بوده» و «ملحق شده» اشاره کرد. برای کامل شدن جمله بهتر بود از فعل «است» استفاده می‌شد. از سویی دیگر به‌هنگام نگارش متن رأی، جملات با مواردی مانند «و» و «که» به هم وصل شده‌اند و در پایان جملات به‌ندرت از علامت «نقطه» برای اتمام جمله استعمال شده است.

یکی از نکات قابل توجهی که حین مطالعه رأی یادشده به چشم می‌خورد استفاده نادرست از مفاهیم و اصطلاحات است؛ فی‌المثل، در قسمت درج مشخصات دادنامه به‌جای اصطلاح «اداره ثبت احوال» از عبارت «اداره ثبت و احوال» استفاده شده است؛ همچنین در متن دادنامه نیز عبارت «کنوانسیون حقوق کودک» را به‌اختصار «کنوانسیون کودک» به‌کاربرده است؛ حتی عبارت «قانون حفظ اعتبار اسناد سجلی و جلوگیری از تزلزل آن‌ها» را به‌صورت ناقص «قانون حفظ اسناد سجلی و جلوگیری از تزلزل» استعمال نموده است؛ عدم تطابق فعل با فاعل جمله نیز یکی دیگر از مواردی است که در رأی مزبور، مغفول مانده چراکه برای نهاد یا فاعل جمع مانند «اشخاص»، لازم است از فعل «بتوانند» استفاده شود تا مطابقت فعل و فاعل صورت گیرد، در صورتی که در متن رأی، فعل «بتواند» را برای فاعل یادشده به‌کاربرده است؛ و نیز در سطر دوم دادنامه، قضات صادرکننده رأی، عبارت «... که دربردارنده حکم به رد اولیه دعوی تجدیدنظر خواه ...» را به‌کاربرده‌اند که در ذهن مخاطب صدور قرار رد دعوی در دادگاه بدوی را تداعی می‌کند که قراری شکلی است و موارد منجر به صدور این قرار در مواد ۸۴ و ۸۹ آیین دادرسی مدنی ذکر شده؛ درحالی‌که دادگاه تجدیدنظر در تأیید دادنامه مذکور به استدلالات ماهوی متوسل گشته است که نشان می‌دهد دادخواست خواهان در دادگاه بدوی با یک حکم ماهوی مانند حکم به بطلان دعوی یا حکم به بی‌حقی خواهان مختومه شده است.

یک دادنامه قضایی باید دربرگیرنده اطلاعاتی نسبتاً کامل از پرونده مطروح باشد به‌نحوی که خواننده دادنامه بتواند بدون دسترسی به اوراق پرونده به درکی

نسبی از روند رسیدگی به پرونده دست یابد. اطلاعات دادنامه بهتر است به ترتیب ذیل اعمال شود:

الف: ذکر مشخصات اصحاب دعوا

ب: شرح ماوقع

ج: مطرح نمودن ترافعات طرفین و دلایل آن

د: انشاء حکم دادگاه

گفتنی است این ترتیب در رأی به صورت منفک و مجزا دیده نمی‌شود.

دوم، از حیث شکلی

با بررسی دادگاه از صلاحیت رسیدگی به دعوی این سؤال مطرح می‌شود که: آیا با وجود هیأت‌های حل اختلاف موضوع قانون ثبت احوال که یکی از وظایف آن‌ها رسیدگی به درخواست تغییر نام افراد است دادگاه‌های عمومی، صلاحیت رسیدگی به این نوع دعاوی را دارند یا خیر؟

در این خصوص باید گفت رأی وحدت‌رویه شماره ۲-۱۳۶۲/۱/۲۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور و تبصره ۴ ماده ۳ قانون ثبت احوال (مصوب سال ۱۳۵۵) ناظر به اعطاء اختیار به هیأت‌های حل اختلاف برای تغییر نام‌های ممنوع است و رسیدگی به سایر دعاوی مربوط به نام اشخاص در صلاحیت عام محاکم عمومی دادگستری است. همچنین ماده ۴ قانون فوق نیز مقرر داشته: رسیدگی به سایر دعاوی راجع به اسناد ثبت احوال با دادگاه شهرستان است. هیچ‌یک از نام‌های «سهیل» و «محمدحسین» جزء نام‌های ممنوع نیستند لذا خواسته دعوی فعلی که تغییر نام از سهیل به محمدحسین توسط ولی درخواست شده، از شمول رأی وحدت رویه مرقوم که مخصوص نام‌های ممنوع است، خارج و در نتیجه، موضوع دعوی در صلاحیت دادگاه عمومی بوده است. با این وصف در تاریخ ۱۳۹۰/۱۱/۱۹ سازمان ثبت احوال کشور دستورالعملی به شماره ۱/۱۵۳۲۲۶ را ابلاغ نمود که بر اساس آن، فرآیند تغییر نام‌هایی غیر از نام‌های ممنوع از طریق شورای عالی ثبت احوال انجام پذیرد. دیوان عدالت اداری نیز در رأی هیأت عمومی خود به شماره ۶۶۰ مورخ ۱۳۹۶/۰۷/۱۸ دستورالعمل مذکور را موافق قانون ثبت احوال دانسته است و با این استدلال که «دستورالعمل مورد اعتراض با مقررات مورد استناد

شاکی مغایرت ندارد و احکام مواد ۳، ۲۰ و ۴۰ قانون ثبت احوال در تغییر نام خانوادگی و نام‌های ممنوع و تغییر در محتوای اسناد سجلی مخصوص احکام عام مواد ۹۹۶ و ۹۹۵ قانون مدنی در تغییر مطالب دفاتر سجل احوال به موجب حکم محکمه است و از طرفی مفاد دستورالعمل ناظر بر موارد عدم وجود دعواست و چنانچه اختلافی بین ثبت احوال و متقاضی تغییر مفاد اسناد سجلی به وجود آید موضوع دعوا طبق ماده ۴ قانون ثبت احوال در دادگاه صالح رسیدگی خواهد شد، شکایت شاکی در خصوص ابطال آن را نپذیرفت. با توجه به استنادات ذکر شده این برداشت حاصل می‌شود که در حال حاضر درخواست تغییر نام در دو مرجع قابل رسیدگی است.

سوم، از حیث محتوای رأی

مهم‌ترین مستند قانونی در تأیید دادنامه تجدیدنظرخواسته را می‌توان ماده ۲۰ قانون ثبت احوال کشور (مصوب ۱۳۵۵، اصلاحی ۱۳۶۳) دانست. ماده مزبور بر انتخاب یک نام متعارف اشارت دارد.^۱ مطابق این قانون هرکس باید یک نام کوچک و یک نام خانوادگی داشته باشد. انتخاب نام کوچک با اعلام‌کننده ولادت است. حق بر تعیین نام در حقوق ما به والدین اعطاء شده است و محتوای انتخاب آن در پناه قاعده غیرقابل تغییر بودن مندرجات سند رسمی تثبیت می‌شود. علی‌الأصول می‌توان گفت افراد در انتخاب نام کوچک آزادند اما نایست این اصل آزادی را نامحدود دانست، بلکه با در نظر گرفتن اصول و معیارهای پذیرفته‌شده در فرهنگ جامعه و پاره‌ای مصالح فردی و اجتماعی، آن (اصل آزادی) را محدود ساخت (صفایی و قاسم‌زاده، ۱۳۹۲: ۹۱).

سؤالی که مطرح می‌شود این است که: اصولاً برای توجیه حقوقی تغییر نام، دادگاه‌ها به چه قوانین و مقرراتی می‌توانند استناد کنند؟ صدر ماده ۱۱ قانون ثبت احوال (مصوب ۱۳۵۵) مجلس شورای ملی این‌گونه مقرر می‌دارد: «سند ولادت یا مرگ پس از ثبت باید به امضاء اعلام‌کننده و گواهان و مأمور یا نماینده ثبت احوال

۱. ماده ۲۰: انتخاب نام با اعلام‌کننده است. برای نام‌گذاری یک نام ساده یا مرکبی (محمدرضا و سیدمحمدعلی و مانند آن) که عرفاً یک نام محسوب می‌شود، انتخاب خواهد شد. عناوین و القاب و نام‌های زننده و مستهجن یا نامناسب با جنس ممنوع است ...

برسد». سپس در پایان ماده نیز بیان می‌دارد: «پس از تکمیل و امضاء اسناد مزبور، تصحیح یا تغییر مندرجات آن منحصرأ به موجب مقررات این قانون خواهد بود». در قانون یادشده نیز تنها سخن از تغییر نام به دلیل ممنوعیت به میان آمده است؛ چنانکه در تبصره ۲ ماده ۲۰ تشخیص نام‌های ممنوع را برعهده شورای عالی ثبت احوال نهاده است. تغییر نام‌های ممنوع نیز بر مبنای بند ۴ از ماده ۳ همان قانون برعهده هیأت حل اختلاف اداره ثبت احوال گذاشته شده است.

در متن دادنامه مورد بررسی، دادگاه تجدیدنظر به‌هنگام صدور رأی خود به قوانین و مقررات مختلفی استناد کرده و این امر درعین حال که یکی از نکات مثبت و حائز اهمیت رأی یادشده تلقی می‌گردد اما خالی از اشکال نیست؛ فی‌المثل، بند ۱ ماده ۷ کنوانسیون حقوق کودک (مصوب ۱۹۸۹) مجمع عمومی سازمان ملل متحد مقرر نموده: «تولد کودک بلافاصله پس از به دنیا آمدن ثبت می‌شود و از حقوقی مانند حق داشتن نام، کسب تابعیت و در صورت امکان، شناسایی والدین و قرار گرفتن تحت سرپرستی آن‌ها برخوردار می‌باشد». از این مقرر چنان برمی‌آید که صرفاً از حق داشتن نام کودک سخن گفته است نه حق تغییر نام وی. در صورتی که موضوع پرونده مورد بررسی «تغییر نام کودک» است. همچنین در پایان دادنامه نیز به بند ۱ از ماده ۸ کنوانسیون مزبور استناد کرده که دولت‌های عضو را موظف به حفظ هویت فردی از جمله نام کودک نموده. به نظر می‌رسد تغییر نام نمی‌تواند منتهی به از بین رفتن هویت افراد شود، چه آن که حتی در صورت تغییر نام افراد، سوابق آن در اسناد سجلی و پایگاه‌های داده ثبت احوال موجود است و موجب از بین رفتن هویت فردی نمی‌شود. در متن دادنامه تعیین نام برای اشخاص دارای حق انتخاب را به استناد ماده ۲۰ قانون ثبت احوال فقط برای یکبار دانسته است. در متن ماده مزبور هیچ‌گونه سخنی از تعداد دفعاتی که می‌توان اقدام به تغییر نام کرد، به میان نیامده، لذا استناد به ماده ۲۰ از این حیث نیز به‌درستی بیان نشده است.

استدلال دیگر دادگاه در مخالفت رد دعوی خواهان، مغایرت تغییر مکرر نام با نظم عمومی و ثبات اسناد سجلی است. در این خصوص باید گفت نام و نام‌خانوادگی از اوصاف وابسته به شخص می‌باشد که نشان‌دهنده هویت او در اجتماع است و برای ارتباط مستمر افراد با یکدیگر و لزوم برقراری نظم در اسناد سجلی و پرهیز از تزلزل روابط، ایجاب می‌کند که تغییر نام در شرایط استثنائی

مانند تغییر جنسیت و تغییر ملیت مورد پذیرش قرار گیرد در غیر این صورت درخواست تغییر موجه نخواهد بود. بر اساس ماده ۹۵۸ قانون مدنی، «هر انسان، متمتع از حقوق مدنی خواهد بود لیکن هیچ کس نمی تواند حقوق خود را اجرا کند مگر این که برای این امر، اهلیت قانونی داشته باشد». با توجه به این که طفل در زمان تعیین نام به لحاظ عقلی امکان مداخله در نام منتخب توسط والدین را ندارد و نیز با عنایت به ماده مذکور که اساساً اهلیت این کار را نیز به علت کودکی و صغر سن، ندارد و حق برخورداری از حقوق مدنی یک حق بنیادین و اساسی می باشد که غیرقابل سلب است. بنابراین هر فرد پس از رسیدن به سن قانونی و اهلیت یافتن، تنها «یکبار» حق تغییر نام را دارد و سلب این حق به عنوان یک حق مدنی و اجتماعی مغایر با اصل ۲۰ قانون اساسی و ماده ۹۵۸ قانون مدنی است. به نظر می رسد فلسفه یک بار حق تغییر نام بدان سبب است که از یک سو، این حق با اعمال آن، اجرا و تمام شده محسوب می گردد و از سوی دیگر، لزوم حفظ اعتبار و استحکام اسناد سجلی که مبتنی بر نظم عمومی و مصالح اجتماعی است مانع از آن است که فرد بتواند مکرراً درخواست تغییر نام را ارائه نماید. نتیجه این که فرد می تواند پس از رسیدن به سن قانونی نام دلخواه خود را طی دادخواست به دادگاه ارائه کند و دادگاه با توجه به مبانی پیش گفته با جمع شرایط با این تغییر نام موافقت نماید لذا در نهایت می توان گفت صرف نظر از استدلالات و استنادات غیرمرتبط و گاه نامرتبط دادگاه، حکم به بطلان دعوی تغییر نام در پرونده مورد بحث صحیح به نظر می رسد.

فهرست منابع

- صفایی، سیدحسین و سیدمرتضی قاسم‌زاده (۱۳۹۲)، **حقوق مدنی: اشخاص و محجورین**، چاپ نوزدهم، تهران: انتشارات سمت.
- قانون ثبت احوال کشور (مصوب ۱۳۵۵) با اصلاحات ۱۳۶۳ مجلس شورای اسلامی، (۱۳۶۷)، مجلس شورای اسلامی.
- قانون مدنی (مصوب ۱۳۰۷) با اصلاحات و الحاقات بعدی.
- کنوانسیون حقوق کودک (مصوب ۱۹۸۹) مجمع عمومی سازمان ملل متحد.